



گفت شرحِ حسنِ لیلی می‌دهم

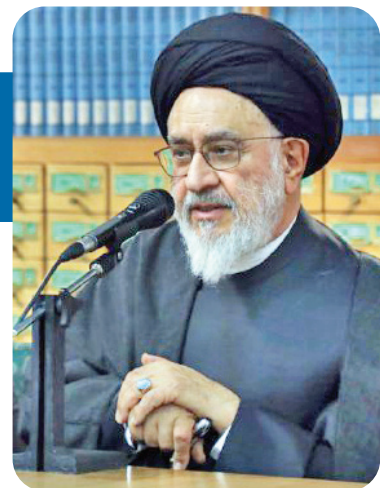
خاطر خود را تسلی می‌دهم
عبدالعزیز جامی



دقتری برای تالرخ و فرهنگ ایرانشهر

سخنرانی آیت الله دکتر محقق داماد در دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

معلم اول و حکمت آموزش



بسم الله الرحمن الرحيم

ای تو مرا نادره آموزگار
افسر زرین به سر روزگار
روشنی جان من از جان تست
خنده من زان لب خندان تست
مشعلی از نور فرا راه من
فخر من و عز من و جاه من
ظل همایون تو فر هماست
بر سر من دست تو دست خداست
چشمه فیاض فضیلت تویی
خانه برانداز رذیلت تویی
نقش تودر جامعه هارهری است
شیوه مرضیه پیغمبرست
شمع شدی شعله شدی سوختی
تا هنر خود به من آموختی
در دو جهان راهنمای منی
بعد خداوند خدای منی
کس چو علی این در معنی نسفت
زانچه علی در حق استاد گفت
بنده خود ساخت مرا اوستاد
آنکه یکی حرف به من یاد داد
رنج تو چون هست فروز از شمار
مزد تو با رحمت پروردگار
نور دعا مشعل راه تو باد
دست خدا پشت و پناه تو باد
آنچه نیاموختم از اوستاد
سیلی ایام به من یاد داد
(ریاضی یزدی)

مطالعه تاریخ دانش بشری نشان می‌دهد که بزرگان زیادی نقش دانش افزایی برای بشر داشته‌اند، اما لقب «معلم» به آنها داده نشده هرچند لقب «دانشمند» و «دانا» و یا حتی «علامه» را به خود اختصاص داده‌اند. مثلاً سقراط دانای یونان که تقریباً پانصد سال قبل از میلاد مسیح می‌زیسته روشی را برای تعلیم مطرح کرد که تا امروز در پیرامون آن در تعلیم و تربیت مطرح است. او می‌گفت من در تعلیم روشم همان روش مادر می‌باشد، مادر من «ماما» بوده است. ماما کاری می‌کند که مادر جنینش را به آسانی متولد کند. من هم با پرسش و پاسخی که از افراد می‌کنم، او حقیقت را از درون خود کشف می‌کند. کار سقراط مورد اعتراض قدرت حاکمه قرار گرفت و به جرم تشویش اذهان عمومی و توهین به خدایان محکوم به اعدام شد و جام شوکران نوشید. سقراط به دانای یونان شناخته شد ولی به لقب معلم ملقب نگشت.

افلاطون، (۴۲۷ ق.م) فیلسوف بزرگ با وجود آنکه موسس «آکادمی» آن است، که به نظر بسیاری اولین دانشگاه مغرب زمین است و در آن، فلسفه که جامع علوم بود تدریس می‌شد و ارسطو یکی از دانش‌آموختگان آن مدرسه است. اما در عین حال افلاطون ملقب به «معلم» نشد.

ارسطو، شاگرد افلاطون معلم اول شناخته شد. اختصاص این لقب به ارسطو به نظر می‌رسد معلول

روش تدریس، آثار و تاثیر او بر دانش است. برخی از دلایل این نامگذاری عبارتند از:

۱- **نظم و دسته بندی در آثار:** ارسطو نخستین کسی است که مباحث فلسفی، منطقی و علمی را به صورت منظم و دسته بندی شده ارائه کرد. او پایه گذار منطق صوری بود و آثارش تاثیر عمیقی بر فلسفه اسلامی و غربی گذاشت.

۲- **تاثیر گسترده بر حکمت اسلامی:** آثار ارسطو در دوره بنی العباس ترجمه شد و تاثیر زیادی بر فلسفه اسلامی نهاد و فیلسوفان اولیه مسلمان مانند ابن رشد و ابن سینا به شرح و تحلیل آثار او پرداختند و موجب آن شد که ارسطو پایه گذار مکتب مشاء شناخته شود. مسلمانان هرچند عنوان «حکمت» را از قرآن مجید گرفته بودند و آنرا به جای واژه فلسفه بکاربردند و با انجام نوعی ویراستاری عمیق در آموزه‌های فلسفه ارسطو، طرحی نو دراندختند ولی نمی‌توان تاثیر عمیق فلسفه ارسطو را نادیده گرفت. منطق صوری که تا امروز بر سراسر الهیات اسلامی سایه افکنده بقول حاج ملاهادی سبزواری میراث ارسطوست که می‌گوید: *الفه الحکیم رسطالیس*. (اللّٰهالی المنتظمه بخش منطق)

۳- **روش تدریس و شاگرد پروری ارسطو:** ارسطو هرچند شاگرد افلاطون بود و بیست سال در آکادمی او تحصیل کرد، اما پس از وی دیدگاه‌های مستقل و کاملاً جدا و حتی راهی و مکتبی بدیع ارائه داد. فلسفه افلاطون «اشراقی» و به دیگر سخن می‌توان گفت نظری وایدالیستی بود در حالی که ارسطو فلسفه را به مطالعه عملی و علمی نزدیک کرد. فلسفه ارسطو بر تعقل و استدلال منطقی استوار است نه بر کشف و شهود قلبی که افلاطون بدان باور داشت. امروز در آتن ستمهای سیاسی و حکمرانی بر اساس فضائل علمی تعیین می‌شد لذا حکمرانان از شاگردان ارسطو انتخاب می‌شدند.

۴- **دوام معلمی ارسطو تا آخرین لحظه حیات:** ارسطو در سراسر عمرش دست از تعلیم برنداشت و همه لحظات را برای این منظور استفاده می‌کرد. مکتب او را «فلسفه مشاء» عنوان داده اند. زیرا حتی در راه رفتن و قدم زدن در مدرسه «لیسیوم آتن» وقت را غنیمت می‌شمرد و شاگردانش گرد او بودند و تعلیم می‌داد. او می‌گفت و شاگردان ثبت و ضبط می‌کردند.

۵- **رساله «تفاحیه» آخرین آموزه ارسطو:** رساله ای در باب مرگ و جاودانگی از ارسطو به جا مانده که در مبحث تجرد نفس ملا صدرا شیروازی در آثارش مکرراً به این رساله ارجاع می‌دهد و درالشواهد الربوبیه می‌گوید «وهذه الرسالة موجودة اليوم عندنا». عنوان این رساله «تفاحیه» است که محمدبن حسین معروف به بابا افضل کاشانی در قرن هفتم هجری از عربی به فارسی ترجمه کرده ولی مترجم آن از یونانی به عربی معلوم نیست. شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب «الذریعة الی تصانیف الشیعة» نام رساله را «تفاحیه» معرفی کرده ولی در تصحیح مرحوم مهدوی ومینوی «تفاحه» عنوان داده اند که ظاهراً چندان صحیح به نظر نمی‌رسد. در سابقه تاریخی این رساله چنین نوشته‌اند که ارسطو وقتی در بستر بیماری مرگ بود، فرصت را برای تعلیم از دست نداد و در پاسخ یکی از شاگردانش بنام «شیماس» در مورد وضعیت نفس پس از مرگ، برای جبران بی حالی و ضعف، سببی طلب کرد و برایش آوردند. در حالی که شاگردان دور بسترش نشسته بودند، آنرا می‌بویید و مطالب بسیار مهمی درباره بقای نفس بیان کرد. تا اینکه مطالبش که تمام شد سبب را به جانب یاران افکند و دار فانی را وداع گفت.

ارسطو با این کارش اولاً می‌خواست به معلمان بیاموزد که معلم نباید هیچگاه از آموختن دست بردارد همانطور که معلم و دانش آموز نباید هیچ لحظه را از دست بدهد. فرودوسی گفت:

میاسای ز آموختن یک زمان

زدانش می‌فکن دل اندر گمان
و ثانیاً ارسطو با این کارش این پیام علمی را داد که برای دانشمند دنیا به اندازه بوییدن یک سیب ورها کردن آنست. در آن رساله آمده است «شخص حکیم پس از مرگ و مفارقت نفسش از بدن، با دانش و حکمتش پادشاه می‌بیند» (رک: الشواهد الربوبیه ملاصدرا، تصحیح مصطفی محقق داماد، ص ۲۶۱).
در روایات واصله نیز آمده است: مرگ انسان کامل همانند یک نفس کشیدن و بوییدن یک چیز خوشبویی چون گل است؛ چنانکه در روایتی است که جان دادن برای مومن، مانند بوییدن گلی خوشبو است؛ و در روایت دیگر نیز آمده که مرگ مانند بوییدن سیب است. (نگاه کنید: حق الیقین، مجلسی، فصل بهشت و منازل الآخره، شیخ عبّاش قمی؛ میزان الحکمه، ج ۱۲، ص ۵۶۷۵، حدیث ۱۹۱۲۲).

۶- **نظامی گنجوی داستان این رساله را در اسکندرنامه چنین آورده است:**

به کف بر نهاد آن نوازنده سبب
به بویی همی داد جان را شکیب
نفس را چو زین طارم نیل رنگ
گذرگه درآمد به دهلیز تنگ
بخندید و گفت الرحیل ای گروه
که صبح مرا سر برآمد ز کوه
ز یزدان پاک آمد این جان پاک
سپردم دگر ره به یزدان پاک
بگفت این و برزد یکی باد سرد
برآورد گردون ازو نیز گرد
چو بگذشت و بگذاشت آسیب را
به یاران بینداخت آن سبب را

والسلام



غارت تاریخ

تخریب کتیبه دوره ساسانی در نقش رستم

*سعید فتوحی

وی ادامه داد: میراث فرهنگی فارس در طول این سال‌ها هیچ تلاشی برای حفاظت این اثر نکرده و پس از تخریب نیز به طور عامدانه یا غیرعامدانه از اطلاع‌رسانی درباره میزان آسیب وارده خودداری کرده است.

اتابکی با انتقاد از عملکرد اداره کل میراث فرهنگی فارس در حفاظت از آثار این محوطه تاریخی گفت: «ما بارها درباره حفاظت از کتیبه‌های نویافته دوره ساسانی در حومه تخت جمشید و نقش رستم، که طی چند سال اخیر کشف کرده‌ایم (حدود سی کتیبه نویافته)، با مسئولان میراث فرهنگی فارس و مجموعه تخت جمشید مکاتبه و نامه‌نگاری کردیم، اما متأسفانه نه تنها هیچ اهمیتی داده نشد، بلکه برای یک یا دو سنگ‌نوشته که دیگران در اختیار ایشان قرار داده‌اند، دوربین‌های صدا و سیما را به همراه آوردند و با ایجاد فضایی تبلیغاتی، مکان و جایگاه این کتیبه‌ها را در اختیار سوداگران عتیقه گذاشتند که نتیجه آن تخریب گسترده‌تر میراث فرهنگی هزارساله این مرز و بوم است.»

اتابکی همچنین کمبود نیرو و حقوق پایین میراث‌بانان یگان حفاظت تخت جمشید را از عوامل مهم این معضلات دانست و گفت: «من از نزدیک شاهد تلاش سخت این نیروها در شرایط سخت آب و هوایی بوده‌ام.»

او افزود: «چرا حفاظت از میراث فرهنگی یک ملت مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد؟ چرا اخبار شفاف در اختیار رسانه‌ها قرار نمی‌گیرد و هیچ فردی پاسخگو نیست؟ آیا تنها مجازات خاطیان کافی است تا جلوی این تخریب‌ها گرفته شود؟»

این باستان‌شناس بر ضرورت مرمت فوری این کتیبه و افزایش آگاهی عمومی تأکید کرد و گفت: «نصب تابلوهای راهنما، کشیدن فنس و استفاده از دوربین‌های مداربسته می‌تواند از تکرار چنین حوادث تلخ جلوگیری کند.»

چندی پیش خبر بالا مبنی بر درگیری میان نیروهای یگان حفاظت تخت جمشید و سوداگران عتیقه منتشر شد، رخدادی که در پی آن یکی از نیروهای یگان حفاظت مجروح شد.

معاون میراث فرهنگی استان فارس در گفت‌وگو با ایسنا اعلام کرد که تحرکات قبلی قاچاقچیان تحت پیگیری بوده و نیروهای یگان حفاظت در کمین این افراد بودند.

اما پرسش جدی این است که چرا با وجود این آگاهی، اقدامات پیشگیرانه مؤثری برای جلوگیری از حفاری و تخریب کتیبه‌های تاریخی صورت نگرفت؟

سوداگران به دنبال چه بودند و کتیبه در نتیجه این اقدام مخرب چه آسیب‌هایی دیده است؟

در پاسخ به این پرسش‌ها، ابوالحسن اتابکی، دکتری تاریخ، به میراث‌بانی گفت: سوداگران عتیقه در فاصله حدود ۱۰۰ متری غرب این کتیبه از دوره ساسانی، با حفر گودالی عمیق، مدت‌ها حفاری غیرمجاز انجام داده و به شدت به سنگ‌نوشته آسیب رسانده‌اند. با این حال، میراث فرهنگی فارس هیچ اطلاع‌رسانی درباره میزان تخریب کتیبه انجام نداد و تنها به اعلام دستگیری قاچاقچیان و آسیب دیدن یکی از نیروهای حفاظت اکتفا کرد.

به گزارش میراث‌بانی این کتیبه که نزدیک به ۹۰ سال پیش توسط باستان‌شناس آلمانی، امیل هرتسفلد، قالب‌گیری و ترجمه شده، نه در حریم تخت جمشید بلکه در حریم نقش رستم به حاجی‌آباد واقع شده و کتیبه‌ای گورستانی است که همراه با دخمکی کنارش، مربوط به اواخر دوره ساسانی است.

ترجمه این کتیبه چنین است:

این دخمک / پورگ / پسر آدور روشن / برای روان خویش / فرمود کردن / او را بهشت بهرش / باد



سرقت نسخ خطی وارز شمند موزه شاه نعمت الله ولی

که به رغم برخی مطالب مطرح شده درباره تخریب بخش‌هایی از بنای این موزه؛ تأکید می‌شود که هیچ خسارتی به ساختمان، اقلام و ابنیه موزه وارد نشده است؛ تصریح کرد: طی روز جاری نمایندگان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان کرمان در این محل حاضر شده و تعداد دقیق نسخ خطی و اموال سرقت شده و ارزش آنها را بررسی و اعلام خواهند کرد.

بنی اسد، نبود و نقص عملکردی تجهیزات نظارتی در این مجموعه را یکی از دلایل بروز این سرقت ذکر کرد و ادامه داد: شناسایی و دستگیری عامل یا عاملان این سرقت و بازگرداندن این آثار تاریخی و ارزشمند به موزه، اولویت اول دادستانی مآهان در رسیدگی به این پرونده است.

این مقام قضایی خاطرنشان کرد: در این رابطه هرگونه قصور و کوتاهی سازمان‌های متولی در حفظ و حراست از این مجموعه نفیس و ارزشمند نیز مورد توجه خواهد بود و در این رابطه علیه سازمان‌های متولی مقصر اعلام جرم خواهد شد. /کرمان نو

دادستان عمومی و انقلاب مآهان از سرقت چند نسخه قرآن خطی و چند سکه تاریخی از موزه شاه نعمت الله ولی خبر داد و گفت: این رخداد روز پنجشنبه ۲۵ اردیبهشت ماه اتفاق افتاده و دستورات قضائی لازم به منظور شناسایی و دستگیری عامل یا عاملان آن نیز صادر شده است.

سینا بنی اسد در تشریح این خبر افزود: پرونده قضائی به منظور پیگیری این سرقت تشکیل شده و به شکلی ویژه و اولویت دار در دستگاه قضائی و مراجع انتظامی و اطلاعاتی در دست پیگیری قرار دارد.

وی ضمن تأکید بر این مطلب که در این پرونده تاکنون مدیر مجموعه ودو نگهبان بازداشت شده‌اند، اظهار داشت: فیلم‌های دوربین‌های مداربسته نیز در دست بررسی تخصصی قرار دارد و براساس بررسی‌های اولیه، چهره عامل اصلی سرقت شناسایی شده اما تاکنون هویت وی مشخص نشده و این فرد دستگیر نیز نشده است.

دادستان عمومی و انقلاب مآهان ضمن اشاره به این مطلب

رویکردهای مواجهه با حفاری غیرمجاز

برای کاوش آثار تاریخی فرهنگی

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی با انتشار گزارشی به بررسی رویکردهای مواجهه با حفاری غیرمجاز برای کاوش آثار تاریخی فرهنگی پرداخت. به گزارش روابط عمومی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، دفتر مطالعات آموزش و فرهنگ این مرکز در گزارش «رویکردهای مواجهه با حفاری غیرمجاز برای کاوش آثار تاریخی فرهنگی: مطالعه تطبیقی» آورده که حفاری غیرمجاز یکی از چالش‌های جدی در حفاظت از میراث فرهنگی ایران به‌شمار می‌رود. این پدیده، که ناشی از تقاضای بالا در بازارهای غیرقانونی داخلی و خارجی است، با تخریب محوطه‌های تاریخی و کاهش ظرفیت‌های مطالعاتی علمی، به هویت تاریخی کشور آسیب می‌زند. تخمین‌ها نشان می‌دهد؛ بیش از ۶۰ درصد آسیب‌های وارد شده به محوطه‌های باستانی ایران به حفاری‌های غیرمجاز مرتبط است.

در این گزارش تصریح شد که بررسی تطبیقی رویکردهای بین‌المللی نشان می‌دهد؛ کشورهای نظیر چین، ایالات متحده آمریکا با استفاده از فناوری‌های پیشرفته و اجرای سیاست‌های جامع، موفق به مدیریت این چالش شده‌اند. چین از سامانه‌های هوشمند برای نظارت بر محوطه‌های تاریخی استفاده می‌کند و با برگزاری محاکمه‌های علنی متخلفان، بازدارندگی ایجاد کرده است. در اروپا، ایتالیا و فرانسه با هماهنگی میان نهادهای آموزش عمومی به نتایج قابل‌توجهی دست یافته‌اند. تلفیق قوانین دقیق، نظارت‌های پیشرفته و جلب مشارکت جوامع محلی، ابزارهای مؤثری برای مقابله با حفاری غیرمجاز هستند. بهره‌گیری از این تجارب جهانی می‌تواند مسیر مناسبی برای ایران در حفاظت از میراث فرهنگی فراهم آورد.

در این گزارش بیان شد که حفاری‌های غیرمجاز و تخریب آثار باستانی نه‌تنها به‌طور فیزیکی به آثار تاریخی آسیب می‌زنند، بلکه اطلاعات حیاتی باستان‌شناسی و فرهنگی را نیز از دست می‌دهند. این اقدامات غیرقانونی معمولاً توسط گروه‌های سودجو و بدون رعایت اصول علمی انجام می‌شود و می‌تواند به‌طور غیرقابل‌جبرانی تاریخ و هویت فرهنگی کشور را تهدید کند. این روند در دهه اخیر تهدیدی جدی برای حفظ هویت ملی و میراث فرهنگی ایران است. اهمیت مقابله با حفاری‌های غیرمجاز در این است که این اقدامات نه‌تنها به تخریب ارزش‌های فرهنگی و تاریخی می‌پردازند، بلکه اطلاعات مهم باستان‌شناسی را از بین می‌برند که می‌تواند درک ما از تاریخ و فرهنگ ملت‌ها را تغییر دهد.

در یافته‌های این گزارش مرکز پژوهش‌ها آمده که در کشورهای پیشرو در زمینه حفاظت از میراث فرهنگی، قوانین و مقررات معمولاً بر حوزه‌های کلیدی مانند تدوین مقررات خاص، تقویت آموزش‌های فرهنگی، فراهم کردن مشوق‌های مالی و توسعه زیرساخت‌های نظارتی متمرکز است. به‌عنوان مثال، در آلمان، دولت بیش از ۴ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را به حفظ میراث فرهنگی اختصاص داده است، که بالاترین میزان در میان کشورهای مختلف است. در آمریکا نیز، در سال ۲۰۲۲، بیش از ۲.۵ میلیارد دلار برای پروژه‌های حفاظت از میراث فرهنگی اختصاص یافت. همچنین در چین، دولت برای حمایت از میراث فرهنگی و مرمت آثار تاریخی، بیش از ۱.۸ میلیارد دلار در سال هزینه می‌کند. در این کشورها، همکاری میان دولت‌ها و نهادهای محلی و خصوصی برای حفاظت از میراث فرهنگی، نقش حیاتی ایفا می‌کند.

در یافته‌های دیگر این گزارش نهاد پژوهشی آمده که در کشورهای عراق و مصر، با توجه به شرایط امنیتی و سیاسی ویژه‌ای که این کشورها دارند، بیشتر تمرکز بر روی آموزش و آگاهی‌بخشی عمومی در سطح محلی است. ابزارهای آموزشی بیشتر به‌صورت کارگاه‌ها و دوره‌های کوتاه‌مدت برگزار می‌شود و آموزش‌ها عمدتاً از طریق رسانه‌ها و نهادهای فرهنگی صورت می‌گیرد. عراق و مصر به‌دلیل چالش‌های موجود، هنوز نتوانسته‌اند سیستم‌های جامع و یکپارچه‌ای برای حفاظت از میراث فرهنگی ایجاد کنند، اما اقدامات پیشگیرانه‌ای در راستای آگاهی‌رسانی عمومی و افزایش توجه به ارزش‌های فرهنگی به انجام می‌رسد.

در ادامه ذکر شده که چین، به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین و پرجمعیت‌ترین کشورهای جهان، رویکردی متفاوت دارد. این کشور توانسته است با استفاده از نظارت‌های پیشرفته و ابزارهای آموزشی گسترده، اقدامات مؤثری در جهت حفاظت از میراث فرهنگی خود انجام دهد. دوره‌های آموزشی در سطح مدارس و دانشگاه‌ها گسترش یافته است و این کشور از فناوری‌های نوین مانند سیستم‌های نظارتی دیجیتال و هوش مصنوعی برای حفظ آثار تاریخی استفاده می‌کند.

جرم‌انگاری در چین نسبت به تخریب و قاچاق آثار فرهنگی، به شدت اعمال می‌شود و قوانین سختگیرانه‌ای برای مقابله با تخلفات وجود دارد. چین با استفاده از این قوانین و اقدامات پیشگیرانه توانسته از برخی تهدیدات جدی در این زمینه جلوگیری کند.

بررسی یک واژه کم‌شناخته در زبان و ادب پارسی / پیلسته در متون کهن فارسی

تعاریف دیگر فرهنگ‌ها



استاد محمد حسن ابریشمی

واژه فارسی «پیلسته» و صورت املائی «بیلسته» آن در فرهنگ‌های قدیم - چون لغت فرس (تألیف اسدی طوسی، قرن ۵) صاحب الفرس (تألیف محمدبن هندوشاه نخجوانی، قرن ۸)، مجموعه الفرس (صفی کحال، قرن ۸)، تحفه الاحباب (اوبهی هروی، تألیف ۹۳۶)، فرهنگ وفایی (حسین وفایی، قرن ۱۰ هجری) و فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار (منسوب به قطران) - مدخل انتخاب نشده است. اول بار فخرالدین مبارکشاه قواس غزنوی در فرهنگ قواس (تألیف ۷۱۶، در هند) به تعریف آن پرداخته است: «پیلسته: رخسار است، اسدی طوسی گفت: به پیلسته دیبای چین ...»؛ نذیر احمد (استاد زبان فارسی دانشگاه علیگر هند) مصحح فرهنگ قواس در حاشیه می‌افزاید: «در زبان گویا، «پیلسته»: «رخساره» نیز همین [تعریف] است» در مؤید الفضل تألیف محمدبن لادلاهوری، ۹۲۵ قمری در هند [ج ۱، ص ۲۲۷؛ و در مدارالفاضل] تألیف الله دادفیضی، ۱۰۰۱ قمری، در هند، ج ۱، ص ۳۳۴؛ برهان قاطع، ج ۱، ص ۴۷۷؛ فرهنگ سروری، ج ۱، ص ۲۷۲. استاد نذیر احمد در ادامه با نقل همان ابیات اسدی طوسی (مندرج در مباحث پیشین)، می‌افزاید: «... و این هر سه بیت شاهد معنی انگشتان دست می‌باشد، اما برای معنی رخساره و روی - چنان که در برهان قاطع و غیره مذکور است - هیچ شاهی یافت نمی‌شود».

به گمان این هیچمندان، به نظر می‌رسد که قواس غزنوی معنی قدیم «پیل» یعنی «پیلۀ ابریشم»، را «ابریشم» یا «دیبا» - از مشبهات رخسار خوبان در سروده‌های قدیم فارسی - شنیده، و «پیلسته» را «رخسار» معنی کرده است. و همین تعریف موجب اشتباه دیگر فرهنگ فارسی‌نویسان بعدی در هند شده، از آن جمله است: بدرالدین ابراهیم صاحب فرهنگ پنج‌بخشی معروف به زبان گویا و جهان پویا (تألیف اوایل قرن نهم، پیش از ۸۳۷ هجری در هند) به پیروی از فرهنگ قواس این تعریف را نقل کرده است «پیلسته: رخساره»؛ و در پی آن ابراهیم قوام فاروقی صاحب فرهنگ ابراهیمی مشهور به شرفنامه منیری (تألیف ۸۷۸ در هند) همان تعریف را با افزودن واژگان «دیم» و «دیمه» به معنی «رخسار» ثبت کرده است «پیلسته: رخساره و آن را دیم و دیمه نیز گویند». در حدود یک قرن بعد نیازی

حجازی [؟] انتساب «نیازی» به حجاز قطعاً اشتباه است، چون در اصل «نیازی بخاری»، اهل بخارا بوده که اول بار در دیباچه فرهنگ جهانگیری «بخاری» به «حجازی» تحریف شده، صاحب فرهنگ منظوم موسوم به جامع اللغات، همان تعریف شرفنامه منیری را در مصرع دوم بیت زیر، طی قصیده ۴۹ بیتی نقل کرده است: «گله» چون موی؟ گویا «کلاله» موی پیچیده بود «دیم» و هم «دیمه» است چون «پیلسته» رخسار کسان پس از آن دیگر فرهنگ فارسی نویسان همین خطا را مرتکب شده‌اند؛ همچنان که این اشتباه را در تعاریف بیلسته و پیلسته مندرج در فرهنگ جهانگیری، برهان قاطع، مجمع الفرس می‌توان ملاحظه کرد. در دیگر فرهنگ‌های فارسی تألیف قرن ۱۱ هجری در هند نیز این اشتباه تکرار شده است. از آن جمله واژه «پیلسته» در سرمه سلیمانی به معنی: «رخساره»، در فرهنگ جعفری: «رخساره و ساعد»؛ و در فرهنگ رشیدی «پیلسته: یعنی استخوان فیل که عبارت از عاج باشد». پس از آن رضاقلی‌خان هدایت در فرهنگ انجمن آرا (تألیف ۱۲۸۸ در ایران) با نقل تعاریف برهان قاطع و فرهنگ جهانگیری و استناد به همان ابیات از اسدی طوسی در ذیل «پیلسته» می‌افزاید:

بیلسته به بای پارسی آپ است و پیل همان فیل و استه مخفف استخوان ... و استخوان پیل عاج است و ساعد خوبان را در سفیدی به عاج تشبیه کنند، چون انگشتان دست نیز از اجزای ساعداند مجازاً بر انگشتان نیز اطلاق شده.

همو (رضاقلی‌خان هدایت) در تعریف «پیلسته» نیز شرحی مشابه نقل کرده، و همان بیت عنصری را شاهد آورده است. ادیب الممالک فراهانی (محمد صادق) وفات ۱۳۳۶ ق / ۱۲۹۵ ش)، نویسنده و شاعر توانا، ذیل عنوان «پیوسته فرهنگ پارسی» منظومه‌ای همچون نصاب الصبیان (تألیف ابونصر فراهانی) دارد، و در آن واژگان فارسی سره و گاه پهلوی (فارسی میانه) و معادل آنها را در ابیات سروده خود آورده، از آن جمله است: «چو مصطکی: کبّه گوشا و جنطیانا باشد / شنوشه: عطسه، و پیلسته نیز باشد: عاج».

صاحب فرهنگ آندراج (تألیف ۱۳۰۰) همان تعاریف انجمن آرا را عیناً با ذکر مأخذ نقل کرده است؛ پس از آن ناظم الاطبا (وفات ۱۳۴۲ هـ ق / ۱۳۰۲ ش) نوشته است «پیلسته: انگشتان دست و نوعی گل» و «پیلسته: روی، رخسار، چهره، ساعد، انگشت، تیماج و چرم بز و یک قسم بوی خوش که از مراکش آورند»؛ معلوم نیست ناظم الاطبا معانی مشکوک یا نادرست تیماج و چرم و ... را از کجا نقل کرده است. سیدمحمدعلی داعلی‌الاسلام لاریجانی، دانشمندی که با زبان‌های

کهن ایرانی و هندی (اوستایی، پهلوی، سنسکریت) آشنا بوده است، در فرهنگ نظام (تألیف ۱۳۰۵ ش، هند، حیدرآباد دکن) این دو تعریف را ثبت کرده است:

پیلسته: هسته و استخوان پیل که نام دیگرش «عاج» است. لفظ مذکور مشبّه به دست و ساعد سفید و غیر آن است، چنانچه عنصری گوید: «چو بر روی ساعد ... / سمن راز پیلسته ساز دستون». شاید «پیلسته» هم مبدل همین لفظ است.

پیلستگین: چیز ساخته از «پیلسته» و «عاج»؛ شعر فخر گرگانی: «مزن پیلستگین دو دست ... / ... عنبرین سوی».

دهخدا در لغت‌نامه معانی مجهول ناظم الاطبا را نقل نکرده است. دکتر محمد معین در فرهنگ فارسی این تعاریف بی‌شاهد را دارد: «بیلست (= bilist = bilast) = پیلسته، از سغدی، قیاس کنید با بدست: و جب، شبر» و «بیلسته (= بیلست): و جب، شبر»؛ و نیز همو: «پیلست Pilas (= پیلسته = پیلاس): پیلسته، عاج» و تعاریف «پیلستگین» و «پیلسته» مستند به شواهد شعری است: «پیلستگین منسوب به پیلسته، آنچه از عاج ساخته باشند؛ پیلسته، ...» و «پیلسته (پیل + استه) (= است < استخوان >) = پیلاس = پیلست = فیلسته: ۱. استخوان فیل، دندان فیل، عاج: «وان چون چنار...» (ناصرخسرو). ۲. (مجازاً) انگشت دست، اصبع: «به پیلسته...» (اسدی). ۳. (مجازاً) ساعد (دست). ۴. رخ، روی، رخساره».

مؤلفان فرهنگ سخن (به سرپرستی دکتر حسن انور) تعاریف مشابهی نقل کرده‌اند: «بیلسته: پیلسته» «پیلستگین: آهندی، فارسی: مربوط به «پیلسته»؛ از جنس عاج، یا سفید مانند عاج: «بیت پیلستگن...» / ... شمسۀ چین» (فخرالدین گرگانی). «پیلسته آهندی، فارسی: ۱. استخوان فیل؛ دندان فیل؛ عاج: «و آن چون چنار قد...» / ... دست چو پیلسته» (ناصرخسرو). ۲. (مجازاً) انگشت دست که در سفیدی مانند عاج است: «چنین داد پاسخ ... / ... به پیلسته پیچان کمند» (خواجو: همایون). اما به گمان این هیچمندان برابر مستندات که گذشت واژگان «پیلسته» و «پیلستگین» اصل و ریشه ایرانی داشته است و نسبتی با لغات هندی ندارد.

این بود شمه‌ای از چگونگی پیدایی واژه «پیلسته»، محدوده مکانی و زمانی تداول آن، رو به فراموشی گذاشتن، تطور تعبیرات و مفاهیم این واژه فارسی، در سروده‌های شاعران که مایه سردرگمی فرهنگ فارسی‌نویسان از دیرباز تا امروز شده است. امیدوار است، حاصل پژوهش‌ها و کوشش‌های پژوهشی چندین ساله این هیچمندان مورد توجه خوانندگان پژوهشگر روزنامه اطلاعات قرار گیرد.



نخواهد کرد مگر اینکه طرفین منازعه از او درخواست میانجیگری کنند.

سفرا و مقامات بریتانیایی در هند بر این عقیده بودند که این جنگ باید توطئه ای از جانب روسها باشد که می خواهند از کشور گشایی پارس ها به طرف شرق به نفع خودشان بهره برداری کنند و آن را ترفندی برای گشودن راه ارتش روسیه می دانستند که دیر یا زود به طرف هند گسیل خواهد شد.

با این حال چنین ملاحظاتی موجب نگرانی پالمستون Palmerston نشد که در آن زمان در رأس بخش امور خارجه بود. و در سپتامبر ۱۸۳۷ ارتش پارس به افغانستان حمله کرد و با کسب پیروزی های مختصری تا هرات پیش رفت. اردوی محاصره شهر تحت فرماندهی شخص کنت سیمونینچ Comte Simonitch سفیر دربار روس در دربار پارس بود. در کوران عملیات رزمی، مک نیل McNeil سفیر بریتانیا به جهت دستورات متناقض منفعل و فلج شده بود. از یک طرف لرد پالمستون به او دستور می داد که «از مداخله در روابط پارس و هرات امتناع کنید» چرا که این موضوع هیچ ربطی به انگلستان ندارد، و از طرف دیگر لرد اوکلاند Lord Auckland والی کل درهندوستان از او می خواست که شاه را از ادامه عملیات منصرف سازد. در آغاز مخاصمات، الیس M.Ellis افسران انگلیسی را که در ارتش پارس خدمت می کردند فراخواند، ولی پالمستون آنها را دوباره به مأموریتشان بازگرداند. و والی کل در هند مکررا به مک نیل تذکر می داد که افسران بریتانیایی باید مأموریتشان را ترک کنند و از نو پالمستون فرامین او را باطل می ساخت.

۸ مارس ۱۸۳۸ مک نیل به اردوگاه پارس رفت و میانجیگری خود را نه به نام انگلستان که به نام هند پیشنهاد کرد. در اطراف پایان ماه می ۱۸۳۸، پس از ۹ ماه محاصره، پالمستون پیام تهدیدآمیزی به دربار پارس گسیل داشت و برای نخستین بار حوادث هرات را به باد سرزنش گرفت و برای نخستین بار اتحاد پارس و روس را با خشونت مورد انتقاد قرار داد. همزمان با این پیام تهدید آمیز به سوی خلیج فارس بادبان گشود و جزیره خارک را متصرف شد. یعنی همان جزیره ای که پیش از این توسط انگلیس به تصرف درآمده بود. پس از این ماجرا، سفیر بریتانیا تهران را به قصد ارزروم ترک کرد. در پی این حوادث پارس سفیری به جانب انگلستان گسیل داشت ولی از ورود وی به کشور ممانعت کردند. در کوران این دوره به علت طولانی شدن محاصره و تهاجمات پارس ها که بی وقفه پس زده شده بود، در ۱۵ اوت ۱۸۳۸ شاه مجبور شد به محاصره خاتمه دهد و از افغانستان خارج شد. با این وصف گمان می رفت که انگلیسی ها نیز به عملیاتشان خاتمه دهند. ولی سیر تحولات حوادث برخلاف آنچه انتظار می رفت، چرخش شگفت انگیزی پیدا کرد.

ناخشنود از ناکام گذاشتن تلاش های پارس و به بهانه دسیسه ای که به روسها نسبت داده بودند یعنی خواست آنها برای تسخیر بخشی از افغانستان، انگلیسی ها به همین بهانه ها خودشان تمام کشور را تصرف کردند. جنگ معروف افغانستان نیز در همین دوره به وقوع می پیوندد و نتایج ضایعه باری را به انگلستان تحمیل می کند. مسئولیت واقعی حوادث هنوز در پرده ابهام باقی مانده است.

جنگ کنونی علیه پارس انگیزه بسیار مشابهی با حوادثی داشت که پیش از جنگ افغانستان روی داد. یعنی حمله پارس به هرات، با این تفاوت که این بار حمله به تصرف شهر انجامید. موقعیت خارق العاده ای که در مورد انگلیس پیش آمد این بود که آنها به عنوان متحدین و مدافعین همان "دوست محمد"ی عمل کردند که پیش از این به عبث سعی کرده بودند با تحمیل جنگ بر افغانستان او را معزول کنند. با این حال باید دید که آیا این جنگ نیز مثل گذشته نتایج خارق العاده و غیر قابل پیش بینی دارد یا نه؟

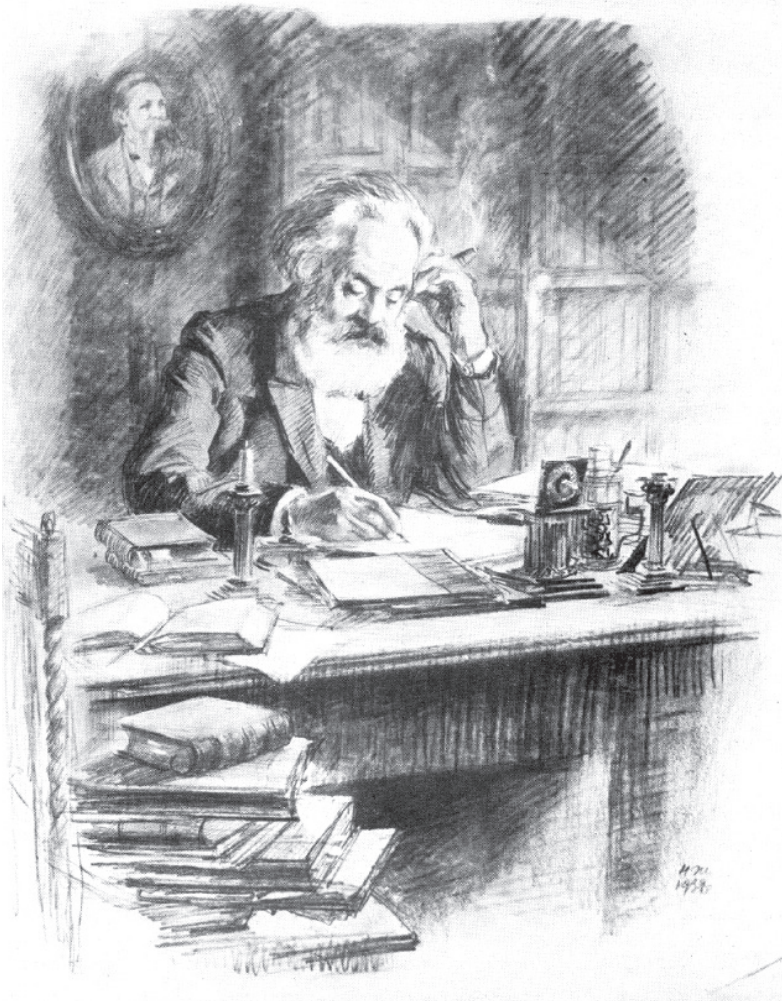
کارل مارکس ۲۷ ژانویه ۱۸۵۷

دیلی تریبون ۱۴ ژانویه ۱۸۵۷، ش ۴۹۳۷

جنگ علیه پارس

دو جنگ و دو معاهده ای که ایران را کوچک کرد!

کارل مارکس
ترجمه از فرانسه حمید محوی



اشاره: مقاله زیر، تحلیل درخشانی از نوشته های مارکس درباره تحولات ایران است و امروزه می دانیم که کارل مارکس و آبابی مارکسیسم، به انقلابات و تغییرات و حتی فرهنگ ایران توجه و نگرشی داشتند. فریدریش انگلس، لئو تروتسکی، ولادیمیر لنین، آنتونیو گرامشی، درباره ایران و حتی ادبیات و زبان پارسی مقالاتی نوشته اند. کسی باید آنها را یکجا گرد آورد و به زبان اصلی و همراه با ترجمه پارسی منتشر کند. انگلس در نامه ای به رفیقش مارکس، که بعداً منتشر خواهیم کرد، از آموختن زبان پارسی و برخی ویژگی آن نوشته و گرامشی در زندان مقاله عجیب و جالبی درباره اهمیت تصوف در قرون وسطا یا عصر فنودالیتة ایران نوشته و بررسی و تحلیل نکته سنجانه ای ارائه کرده است.

امروز مارکسیسم به مثابه یک ایدئولوژی سیاسی، اعتباری ندارد اما مارکس منتقد بزرگ اقتصاد سیاسی و مناسبات بورژوازی بود و بنیانگذار بزرگترین انقلابات قرن نوزدهم و بیستم. همچنین او هنوز یک چهره مهم در تاریخ فلسفه و سیاست و اقتصاد در مطالعات تاریخی است. با این توضیحات، امیدواریم مقاله زیر که درباره قشون گشی و جنگهای مربوط به جدایی هرات و بخشهای شرقی ایران در عهد قاجارهای اولیه از وطن گرمی، با نیرنگ روسها و انگلیسی هاست، مورد استفاده و توجه خوانندگان عالی مقام قرار گیرد.

پیوست فرهنگی

طرف دیگر مقاومت مصمصانه خود را در مقابل روسها به نمایش بگذارد. به چیزی بیش از این نیاز نداشت. با وجود این نمی توان ادعا کرد که از امتیازات چنین موقعیتی به شکل مؤثری استفاده کرده است.

در سال ۱۸۳۴ زمانی که می بایستی برای شاه از بین وارثین جانشینی برگزیده می شد، انگلیسی ها به نفع شاهزاده ای که مورد تأیید روسها بود کار کردند و سال بعد با پول و مشاورین نظامی بریتانیایی به کمک همین شاهزاده شتافتند تا از دعاوی او در مقابل حریف

جهت درک دلایل سیاسی و موضوع جنگی که اخیراً بریتانیایی ها علیه کشور فارس به راه انداخته اند، و علاوه بر این، بر اساس گزارشات تازه ای که حاکی از اعمال فشارهای سنگینی بر شاه است تا او را به اطاعت وادار سازد، ضروری است تا به امور گذشته پارسیان نگاهی اجمالی بیفکنیم.

سلسله پارس، در سال ۱۵۰۲ توسط اسماعیل بنیانگذاری شد. او خود را از اعقاب پادشاهان پارس می دانست. استقرار و دوام دولتی قدرتمند و پرچلال، سرانجام پس از دو قرن پایداری در حواشی سال ۱۷۲۰ از جانب شورشیان افغان که در نواحی شرقی سکنا دارند، ضربه بسیار سختی را متحمل می شود. آنان پارس غربی را تصرف کردند و دو شاهزاده افغان نیز فرصت یافتند تا چند سالی بر تخت پادشاهی پارس تکیه زنند. با این حال خیلی زود توسط نادر خلع شدند. نادر که در ابتدا به عنوان سردار سپاه برخاسته بود، پس از تاجگذاری خودش، شورش افغان را سرکوب کرد و با حمله معروف خود به هند، امپراطوری مغول را که پیش از این به هرج و مرج افتاده بود، دچار اضمحلال ساخت و بدین سان موجب شد که راه پیشرفت و تسلط استعمار بریتانیا در هند هموار گردد.

پس از مرگ نادرشاه به سال ۱۷۴۷ و در کوران هرج و مرجی که در پارس به وقوع پیوسته بود، دولت مستقلی تحت صدارت احمد درانی در افغانستان تشکیل شد که شامل ایالات هرات، کابل، قندهار، پشاور بود و سیطره آن تا مناطقی ادامه پیدا می کرد که بعدها به تصرف سیک ها درآمد. این کشور که ساخت و سامان استواری نداشت، پس از مرگ بنیانگذارش، از هم پاشید و قبایل افغان هر یک با رؤسای خاص خود و جدا از یکدیگر تشکیل شدند و اتحاد آنان به شکل کاملاً استثنائی تنها زمانی موضوعیت می یافت که از جانب پارس احساس خطر می کردند.

تعارض سیاسی بین افغان ها و پارس ها بر طبق تفاوت قبیله ای بود، و رسوبات و یادمان های تاریخی آن در قالب منازعات مرزی و دعاوی ارضی و رقابت جویانه، عواملی بودند که چنین تعارضی را تشدید و تجدید می کردند. علاوه بر اینها، تفاوت مذهبی نیز مزید بر علت بود. افغان ها سنی (ارتدکس) هستند، در حالی که کشور پارس در واقع دژ شیعیان به حساب می آید. علیرغم چنین تعارض گسترده و همه جانبه ای، یک نقطه مشترک بین پارس ها و افغان ها وجود دارد و آنهم خصومت مشترکشان با روسیه است.

روسیه در عهد پطر کبیر برای اولین بار به ایران حمله می کند ولی امتیاز زیادی بدست نمی آورد. الکساندر اول از او خوش اقبال تر است و با عهدنامه گلستان، فارس را با تصرف دوازده شهر قطع عضو می کند که غالباً در جنوب قفقاز واقع شده بودند. نیکلا نیز در جنگ ۱۸۲۷-۱۸۲۶ که با عقد معاهده ترکمنچای پایان گرفت، چندین ایالت دیگر را از فارس جدا کرد و علاوه بر این حق کشتیرانی در دریای خزر (دریای کاسپین) را نیز از پارس سلب کرد. حتی در سواحل خودش، خاطره سلب شدن از حقوق حقه خویش در گذشته، محدودیت های جدیدی که می بایست تحمل کند و ترس از تجاوزات جدید، جملگی انگیزه های متعددی بودند که مملکت پارس را در تقابل مرگ آسایی با روسیه قرار می داد. افغان ها به سهم خود با اینکه هیچگاه با روسیه وارد منازعه نشدند، ولی بر حسب عادت دیرینه آن را دشمن ابدی مذهب خود می دانستند که هر لحظه ممکن است همچون غولی عظیم آسیار را ببلعد.

پارس ها و افغان ها با توجه به اینکه روسیه را دشمن آبا و اجدادی خود می دانستند، به این نتیجه رسیده بودند که انگلستان را متحد طبیعی خود بدانند. از این رو برای انگلستان جهت حفظ سلطه خود، تنها کافی بود که بین افغان ها و پارس ها نقش میانجیگر را بازی کند و خودش را مخالف غیر قابل انکار تجاوزات روسها نشان دهد. بنابراین، برای انگلستان همین کافی بود که از یک طرف خودش را دوست نشان دهد و از

حاضر شدندی و تماشا کردندی، یا روز نوروز بوده، یا روز عاشورا، شوکانی در فتح القدير (ج ۳، ص ۳۷) می نویسد: «قیل یوم النیروز وقیل...» هرچند ممکن است امروزه این برداشت برای عده ای شگفت انگیز و حتی خرافی باشد که نوروز چه ارتباطی با مصر باستان و حکایت حضرت موسی (ع) دارد؛ اما شایان ذکر است که آیین های مفصل و چندروزه نوروز و مراسم مشابه آن در پهنه ای بسیار گسترده - از ایران و بین النهرین (گرفته تا لبنان، مصر (به ویژه در اسطوره ایزیس و ایزیس)، یونان و بعدها روم - اجرامی شده که با وجود اسامی بسیار متفاوتشان، در بر گیرنده عناصر، شخصیت ها، رفتارها، سرنوشت ها، آیین ها و کارکردهای بسیار مشابهی بود از آنجاکه در میان این مراکز متنوع، تنها ایران است که در درازنای تاریخ توانسته پیوستگی فرهنگی و ملی خود را حفظ کند، آیین نوروز به نام ایران ثبت شده است و به همین جهت مفسر ایرانی بسیار قدیمی همچون مقاتل بن سلیمان بلخی (متوفای ۱۵۰ ق) به دلیل آشنایی با این مراسم، بهتر از دیگران می توانسته روزی معین را برای «روز و جشن زینت» مطرح و در حقیقت پیشنهاد کند. برای آشنایی با اجزای این مراسم در مناطق یادشده، به مقاله «اسطوره های سنت نوروزی» به قلم نگارنده مراجعه شود.

سوره حج

نکته مرتبط با موضوع این نوشتار در سوره مدنی حج، ذکر کیفر بدکاران و پاداش نیکان و از جمله مجازات مشرکان و پاداش نیک پیروان بعضی ادیان است. اینجا قرار دادن مسلمانان، یهودیان، صابئان، مسیحیان و زرتشتیان در یک سو و مشرکان در سوی دیگر و بیان نمونه ای از پاداش و پادافره دو گروه مؤمن و مشرک است. این آیه شریفه را می توان مستند اهل کتاب «دانشن زرتشتیان قرار داد و چه بسا آنها را نیز مخاطب برخی آیات دانست که با عبارت «یا اهل الکتاب» شروع می شوند.

۱۶- اِنَّ الَّذِیْنَ آمَنُوا وَ الَّذِیْنَ هَادُوا وَ الصَّابِیْنَ وَ النَّصَارِیَّ وَ الْمَجُوسَ وَ الَّذِیْنَ اشْرَكُوا اِنَّ اللّٰهَ یَفْضُلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ اَنْ یَّکُونَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ شَهِیْدٌ...: همانا کسانی که ایمان آوردند [و] مسلمان شدند [و] کسانی که یهودی شدند و صابئان و مسیحیان و زرتشتیان؛ و کسانی که مشرک و زرتشتیان، البته خدا روز رستاخیز میانشان داوری خواهد کرد؛ زیرا خدا بر هر چیزی گواه است... اینان دو گروهند که درباره پروردگارشان باهم ستیزه می کنند. پس کسانی که کفر

یوم النیروز». انوارالتنزیل (ج ۴، ص ۳) چند احتمال می آورد، از جمله: «یوم النیروز» معالم التنزیل (ج ۳، ص ۲۶۵): «قیل هو یوم النیروز». در البحر المحیط (ج ۷، ص ۳۴۸) می خوانیم «قیل: یوم النیروز و کان رأس سنتهم: نوروز که آغاز سالشان بود». در غرائب القرآن (ج ۴، ص ۵۵۵) آمده: «عن مقاتل: یوم النیروز، و عن سعید بن جبیر: یوم سوق لهم: روز بازارشان». مثلاً شنبه بازار، جمعه بازار! میدیدی در کشف الاسرار می نویسد: «این روز زینت، روز عید ایشان بود و گفته اند: روز نوروز» (ج ۳، ص ۶۹۹؛ ج ۶، ص ۱۴) و نیز: «قال ابن عباس: وافق ذلک یوم السبت فی اول یوم السنه، و هذا یوم النیروز» (ج ۷، ص ۱۰۴).

ابوالفتوح رازی در روض الجنان (ج ۱۳، ص ۱۵۹): «سعید بن المسیب گفت: روز بازاری بود ایشان را که خویشتن بیاراستندی و به آن بازار شدند. بعضی دیگر گفتند: روز نوروز بود». ابن جوزی در زادالمسیر (ج ۵، ص ۲۰۶) می نویسد: «ابن عباس گفت: روز نوروز مصادف باشنبه».

در تفسیر روح البیان (ج ۶، ص ۲۷۲) می خوانیم: «روز آرایش برابر است با شنبه در نخستین روز سال که همان نوروز باشد و آن اولین روز فروردین ماه است. و معنی نیروز بلغة القبط: طلع الماء، ای: علا ماء النيل؛ و بلغة العجم: نوروز، ای الیوم الجدید و هو اول السنه: نوروز به زبان قبطی یعنی آب نمایان شد، یا آب نیل بالا آمد و به زبان فارسی یعنی روز نو، یا روز جدید آغاز سال.

در تفسیر مظہری (ج ۶، ص ۱۴۷) آمده: «قیل هو یوم النیروز». همو در تفسیر سوره شعراء هم به روایت بغوی به نقل از ابن عباس می آورد: «وافق ذلک یوم السبت فی اول یوم السنه و هو النیروز» (ج ۷، ص ۶۶). تفسیر المراغی (ج ۱۶، ص ۱۲۲) می گوید: «ای قال موسی: میعادکم الاجتماع یوم عید النیروز... جشن نوروز سر آغاز سالشان بود، آنگاه که مردم از کارها دست می کشیدند و گرد می آمدند». در تفسیر المنیر (ج ۱۶، ص ۲۳۳) آمده: قال موسی (ع): «موعد الاجتماع، یوم العید، یوم النیروز، الذی یتزین فیه الناس محل اجتماع: روز جشن، روز نوروز باشد که مردم در آن خود را می آریند». زحیلی در تفسیر الوسیط (ج ۲، ص ۱۵۲۸) می گوید: «موعد الاجتماع یوم الزینة، ای یوم عید النیروز، الذی یتزین فیه الناس عادة». فخر رازی در مفاتیح الغیب (ج ۲۲، ص ۶۵) اقوال مختلفی را ذکر می کند؛ از جمله: «یوم النیروز» در مواهب علیه (ج ۱، ص ۶۸۷) آمده: «یوم الزینة، روز آرایش قبطیان است و آن روزی عید بوده مر اهل مصر را؛ آراسته در موضعی

تا اینجا مطالبی از تفاسیر قرآن کریم مختلف ذکر شد که در ذیل یکی از آیات، ارتباطی با ایران و ایرانیان یافت می شد، اینک ادامه سخن:

سوره کهف

۱۴- دومین آیه از سوره کهف که به موضوع نوشتار حاضر برمی گردد، آیات مربوط به ذوالقرنین است که می فرماید: «یسألونک عن ذی القرنین...: از تو درباره ذوالقرنین می پرسند...» (کهف، ۸۳-۹۸). چون در مقاله «ذوالقرنین یا کوروش» تفصیلاً به این موضوع اشاره شد، از تکرارش پرهیز می شود. جز اینکه به طور خلاصه، او همان کوروش هخامنشی است و بر پایه متون متعدد شیعه و سنی، برمی آید که بنده ای صالح، یکتاپرست، خیرخواه، دعوتگر مردم به سوی هدایت، حجت خدا بر بندگان، فرمانروا، شجاع، دارنده امکانات خاصی از جانب خداوند، همسخن با فرشته (محدث)، مردم دوست، دانا، سازنده و... بود. طبیعی است که چنین کسی در پیشگاه خدا برآمد و دارای جایگاه معنوی باشد. از این روست که می بینیم در برخی دعاها، بر او درود فرستاده شده یا خداوند را به او سوگند داده اند و همین نکته به تنهای از ارج و قرب او حکایت می کند. فیض کاشانی در تفسیر صافی (ج ۲، ص ۲۵۹) به نقل از جابر روایت می کند: پیامبر (ص) فرمود: «اِنَّ ذَا الْقَرْنِیْنَ کَانَ عِبْدًا صَالِحًا جَعَلَهُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ حُجَّةً عَلٰی عِبَادِهِ...: ذوالقرنین بنده شایسته ای بود که خداوند او را حجت بر بندگان قرار داده بود. او قومش را به سوی خداوند فرا خواند و به تقوای الهی فرمان داد...» نیز نورالثقلین (ج ۳، ص ۲۹۴)، کنزالدقائق (ج ۸، ص ۱۴۶)، البرهان (ج ۳، ص ۶۶۳). ابن بطریق اسدی (م ۶۰۰ ق) در العمده (ص ۲۶۶) از امام علی (ع) روایت می کند: «ذوالقرنین مردی بود که برای خدا خیرخواهی کرد و قومش را به سوی خداوند فراخواند...» نیز فرمود: «او نه پیامبر بود و نه فرشته، بلکه بنده ای بود که خدا را دوست داشت، خدا هم او را دوست داشت و برایش خیرخواهی کرد...» کمال الدین (ص ۳۹۴)، تفسیر شیخ مفید (ج ۱۴، ص ۳۸۳)، مجمع البیان (ج ۶، ص ۷۵۶)، تفسیر صافی (ج ۳، ص ۲۵۹)، منهج الصادقین (ج ۵، ص ۳۶۳) و...

سوره طه

در سوره مبارکه طه که مکی است، بحث مرتبط با موضوع این نوشتار، عبارت «یَوْمَ الزَّیْنَةِ: روز زینت و آرایش» است که در بسیاری از تفاسیر برابر با «نوروز» آمده است. در اینجا بی آنکه بر درستی این برداشت تأکید شود، تنها به عنوان نمونه ای از موارد رواج گسترش فرهنگ ایرانی در میان جوامع اسلامی یاد می گردد.

۱۵- فرعون گفت: «ای موسی، آیا آمده ای تا با جادوی خود ما را از سرزمین مان بیرون کنی؟ ما هم برایت سحری مثل آن خواهیم آورد. پس میان ما و خودت وعده گاهی در جایی هموار بگذار که نه ما از آن تخلف کنیم، نه تو». قال مَوْعِدُکُمْ یَوْمَ الزَّیْنَةِ وَأَنْ یُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًی: موسی گفت: وعده گاه شما روز آرایش (عید) باشد، به شرط اینکه مردم هنگام ظهر جمع شوند. (طه، ۵۷-۵۹).

مقاتل بن سلیمان (م ۱۵۰ ق) در تفسیرش (ج ۳، ص ۳۰) می نویسد: «یَوْمَ الزَّیْنَةِ، یعنی یوم عید لهم فی کل سنة یوم واحد و هو یوم النیروز: روز آرایش، یعنی روز جشن آنها در هر سال که یک روز بود و آن روز نوروز است». بحر العلوم (ج ۲، ص ۴۰۳): «یوم عید لهم، و هو یوم النیروز». و در تفسیر سوره اعراف (ج ۱، ص ۵۳۹) عینا همین را تکرار می کند. الجامع لاحکام القرآن (ج ۱، ص ۲۱۳) اقوال مختلفی می آورد از جمله: «قیل،



حمید یزدان پرست

ایران و قرآن

بخش ششم

زرتشت به دست تورانیان (آریایی های بیابانگرد) شهید و احتمالاً در مزار شریف به خاک سپرده شد؛ یعنی استان بلخ در افغانستان امروز که پس از اسلام آنجا را مرقد امام علی (ع) تصور کردند و این امر نشان دهنده اهمیت و قداست فوق العاده آن مزار در نظر قاطبه مردم است که به چنان بزرگواری نسبت داده شد. کتاب مقدس زرتشتیان نیز در حمله اسکندر از بین رفت و مشهور است در عصر ساسانی بر روی دوازده هزار پوست گاو مکتوب گردید. ممکن است اجمالی از این مطالب در عبارات حدیث منعکس شده باشد.





نقد عقل در تثبیت هویت ملی

♦ دکتر دادبه

عقل یگانه عامل امتیاز انسان از دیگر موجودات است. تعریف مشهور منطقی انسان به «حیوان ناطق» نیز مبتنی بر همین امتیاز است که «ناطق» یعنی تفکر زاده عقل است. ستیز با عقل در ادب و فرهنگ ایران خاستگاهی ملی و هویتی دارد و ستیز با عقل نیست که «بی عقل به سر نرود»... اما حکیم نظامی و دیگر متفکران ایرانی در باب عقل چه می گویند؟

خردایرانی

نقد عقل از سوی بزرگان فرهنگ ایران به معنی نفی عقل نیست. بارها گفته‌ام بار دگر می گویم که هدف آنان، هدفی ملی و هویتی است. عقلی که مورد نقد قرار می گیرد «عقل یونانی - ارسطویی» است که هدف نهایی آن رسیدن به توانایی در ساختن استدلال برهانی است. از این عقل فیلسوفان پیرو ارسطو، یعنی فیلسوفان مشایی (فارابی و ابن سینا و طرفداران آنان) دفاع می کنند. ناقدان این عقل، یعنی متفکران پیرو حکمت ایرانی برآنند که عقل غیر از آن که باید توانایی استدلال برهانی داشته باشد بایسته است تا در پرتو تزکیه باطن و صفای دل به گونه ای «دریافت مستقیم و بی واسطه» که از آن به «شهود» تعبیر می شود نیز دست یابد. به بیان دیگر، عقل باید دو توانایی داشته باشد: استدلال و شهود. به نظر آنان با استدلال می توان زندگی را سامان داد، اما حقیقت شناسی و سرانجام خدانشناسی با استدلال میسر نمی شود و تنها از راه شهود ممکن می گردد. سخن حکیم نظامی مبنی بر این که:

عقل درآمد که طلب کردمش ترک ادب بود ادب کردمش

یا:

قیاس عقل تا آنجاست بر کار که صانع را دلیل آید پدیدار

مده اندیشه را زین پیشتره که یا کوه آیدت در پیش یا چاه

چودانستی که معبودی ترا هست بدار از جستجوی چون و چه دست...

... یعنی که با عقل استدلالگر نمی توان به شناخت حق و حقیقت رسید. در فرهنگ ایران گرچه خرد هم در معنای «عقل استدلالگر/ عقل یونانی - ارسطویی» به کار می رود، هم در معنای «عقل ایرانی» که من بر آن نام «عقل ایرانی - افلاطونی» نهاده‌ام، و در بسیاری موارد در معنای اخیر به کار گرفته می شود؛ عقلی است با دو هنر و دو توانایی: استدلال برهانی و شهود؛ عقلی که هم استدلال گر است، هم شناسنده حق و حقیقت که به گفته نظامی در خسرو و شیرین:

خرد بخشید تا او را شناسیم بصارت داد تا هم زو هراسیم

بدین نکته توجه ویژه باید کرد که هنر نظری خرد، شهود (= دریافت بی واسطه حقیقت) است، اما هنر عملی آن در زندگی، بازشناسی نیک از بد است و زمینه سازی برای روی آوردن آدمی به مثلث نیکی: اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک که به گفته حکیم بزرگ، فردوسی:

به نیکی گرای و به نیکی بکوش به هر نیک و بد پند دانا نبیوش
نبايد که گردد به گرد تو بد کزان بد ترا بی گمان بد رسد

عرض ادب فرهاد میرزا به حکیم نظامی

شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله فرزند دانشمند عباس میرزا نایب السلطنه ولیعهد در مسیر سفر حج خود در ۲۴ رمضان ۱۲۹۲ از گنجه و مزار حکیم عالقدر زبان و ادب فارسی دیدار و به ساخت وی عرض ادب و احترام می کند. بیان این زیارت عارفانه به قلم فرهاد میرزا: در یمن راه گنبد کوچکی بود که خراب شده قبر شیخ نظامی است که تا شهر گنجه هفت ورس است. پیاده شده به سر قبر او رفتم. قراولخانه که در این نزدیکی است. قراول ها آن قدر کاه برای اسب های خود ریخته بودند که ممکن نبود میان گنبد بروم، و یادم آمد که شیخ در اسکندر نامه فرموده: بیادآور ای تازه بیک دری / که چون بر سر خاک من بگذری / گپا بینی از خاکم انگیخته / سرین سوده، بالین فرو ریخته / همه خاک فرش مرا برده باد / نکرده ز من هیچ هم عهد یاد / نهی دست بر شوشه خاک من / به یاد آری از گوهر پاک من / فشانی تو بر من سرشکی ز دور / فشانم من از آسمان بر تو نور / دعای تو بر هر چه آرد شتاب / من آمین کنم تا شود مستجاب / درودم رسانی رسانم درود / بیایی بیایم ز گنبد فرود / مرا زنده پندار چون خویشتم / من آیم به جان گر تو آیی به تن حالا نمی داند که کاه ریخته اند، از دم در فاتحه خوانده برگشتم.

ورزیدند، جامه هایی آتشین برایشان بریده شده است و از بالای سرشان آب جوشان ریخته می شود... هر بار که از [شدت] اندوه بخوانند از آن بیرون روند، به آن بازگردانیده می شوند [که: هان] [پشید عذاب آتش سوزان را... [و اما] خداوند کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، در باغهایی که از زیر [درختان] آن رودها روان است، درمی آورد؛ در آنجا بادستبندهایی از طلا و مروارید آراسته می شوند و لباسشان در آنجا از پرنیان است و به گفتار پاک هدایت می شوند و به راه [خدای] استوده رهنمون می گردند. (حج، ۱۷، ۱۹، ۲۲-۲۴)

مجوس همان مگوس است که به صورت مغ هم در آمده و منظور زرتشتیان است. متون کهن نیز همین معنی را آورده اند: «مجوس: گبران»، ترجمه طبری (ج ۴، ص ۱۵۴)، منهج الصادقین (ج ۲۶، ص ۱۳۳) و شریف لاهیجی (ج ۳، ص ۱۶۸). «واژه مجوس فقط یک بار در قرآن آمده و مراد از آن ایرانیان قدیم می باشند.» احسن الحدیث (ج ۷، ص ۲۶). در ترجمه المیزان می خوانیم: «منظور از مجوس، قوم زرتشت هستند و کتاب مقدسشان اوستا نام دارد.» (ج ۱۴، ص ۵۰۵). کسی از امام صادق (ع) پرسید: «آیا مجوس پیامبر داشتند؟» فرمود: آری، آیا خبر نامه پیامبر (ص) به تونرسیده که به مردم مکه نوشت: «تسلیم شوید یا بدانید که به جنگ با خدا برخاسته اید.» آنها به حضرت نامه نوشتند که: «از ما جزیه بگیر و بر بیت پرستی رهایمان کن.» حضرت نوشت: «اَنی لَسْتُ اَخَذَ الْجِزْيَةَ اِلَّا مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ: من جز از پیروان کتاب های آسمانی، جزیه نمی گیرم.» آنها نوشتند: «گمان کرده ای که جز از اهل کتاب جزیه نمی گیری، در حالی که از مجوس هَجَرِ جِزْیَه گرفتی!» پیامبر (ص) در پاسخ نوشت:

اِنَّ الْمَجُوسَ کَانَ لَهُمْ نَبِیٌ فَقَتَلُوهُ وَ کِتَابُ اَحَرَقُوهُ. آتَاهُمْ نَبِیْهُمْ بَکِتَابِهِمْ فِی اَثْنِی عَشَرَ اَلْفَ جَلَدٍ ثَوْرٍ: مغان پیامبری داشتند که او را کشتند و کتابش را سوزاندند. پیامبرشان کتاب را بر [روی] دوازده هزار پوست گاو آورد. نورالثقلین (ج ۲، ص ۲۰۲). این حدیث عیناً یا با کمی تلخیص در صافی (ج ۲، ص ۳۳۴)، مواهب الرحمن (ج ۳، ص ۲۵)، کنزالدقائق (ج ۵، ص ۴۳۳)، البرهان (ج ۲، ص ۷۵۸)، تفسیر نمونه (ج ۱۴، ص ۴۵)، وسایل الشیعه (ج ۱۱، ص ۹۶)، مقتنیات الدرر (ج ۵، ص ۱۲۸)، تقریب القرآن (ج ۳، ص ۵۸۹)، المیزان (ج ۹، ص ۳۵۲) و من هدی القرآن (ج ۸، ص ۳۵) تکرار شده است. واحدی نیز در اسباب النزول (ص ۱۱) به نامه پیامبر (ص) اشاره کرده است.

میبیدی در تفسیر کشف الاسرار می نویسد: علی (ع) را پرسیدند که: «جزیه از مجوس پذیریم؟» گفت: «آری، ایشان را کتابی بود و برداشتند و بردند از میان ایشان.» این دلیل روشن است که پذیرفتن جزیه را اهل کتاب بودن شرط است (ج ۱، ص ۵۱۶). شریف لاهیجی می نویسد: اشعث بن قیس از حضرت امیر (ع) پرسید: «به کدام وجه از مجوس اخذ جزیه می کنند، با آنکه ایشان را نه پیغمبر است و نه کتاب؟» حضرت فرمود: «چنین نیست که تو می گویی؛ زیرا ایشان را هم کتاب بوده و هم پیغمبر...» (ج ۳، ص ۱۶۸) این حدیث در کنزالدقائق (ج ۹، ص ۵۷) هم آمده و روایتی را نیز از اصبح بن نباته از همان حضرت ذکر می کند که در کتاب التوحید (ص ۳۰۶، حدیث یکم) آمده: «قَدْ اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ کِتَابًا وَ بَعَثَ اِلَیْهِمْ رَسُوْلًا...» پرسش اشعث و پاسخ حضرت در نورالثقلین (ج ۳، ص ۴۷۵)، ترجمه المیزان (ج ۴، ص ۵۰۵) و تفسیر نمونه (ج ۱۴، ص ۴۵) نیز تکرار شده است.

در وسائل الشیعه (کتاب جهاد، باب ۴۹) می خوانیم: جزیه فقط از اهل کتاب گرفته می شود و آنها یهودی، مسیحی و مجوس هستند. به روایت حضرت امام سجاد (ع) پیامبر (ص) فرمود: «سَتَوَابِهِمْ سَنَةِ اَهْلِ الْکِتَابِ یَعْنِی الْمَجُوسَ: با مجوس به طریق اهل کتاب رفتار کنید.» (ج ۷، ص ۲۶)، تفسیر نمونه (ج ۴، ص ۴۶). در تفسیر المیزان ضمن اشاره به نامه حضرت به مردم مکه (ج ۹، ص ۲۵۳)، آمده که خلیفه دوم با مردم درباره جزیه گرفتن از زرتشتی ها اریزنی کرد: عبدالرحمن عوف گفت: «من از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود: «بامجوسیان معامله اهل کتاب کنید.» و این خبر را از مالک و شافعی و ابوعبید در کتاب اموال روایت می کند. (المیزان، ج ۹، ص ۳۳۷). این خبر که عبدالرحمن عوف گفت (سَتَوَابِهِمْ سَنَةِ اَهْلِ الْکِتَابِ) در دزالمثنور (ج ۳، ص ۲۲۹) نیز آمده است.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیات می نویسد: از اینکه اختلاف کنندگان بشر را با اینکه ادیان آنان و مذهبشان بسیار است، منحصر در دو طایفه کرده «هَذَانِ خَصْمَانِ اَخْتَصَمُوا...»، فهمیده می شود برگشت تمامی ادیان گوناگون به دو طایفه است: یکی حق و یکی باطل... پس طوایف مذکور در آیه نیز با همه اختلافی که در اقوال آنان است، منحصر در دو خصم اند و با اینکه دو خصم هستند، اقوال مختلفی بیش از دو تا دارند... و فهمانده که اختلافشان در وصف ربوبیت خدای تعالی بوده و در نتیجه فهمانده که برگشت تمامی اختلافات مذاهب هر قدر هم که زیاد باشند، در یک موضوع است و آن، وصف ربوبیت خداست. (ترجمه تفسیرالمیزان، ج ۱۴، ص ۵۰۸). همین معنی به گونه دیگر در تفسیر نمونه آمده که: «اگر درست دقت کنیم، می بینیم اساس اختلاف همه ادیان به اختلاف درباره ذات و صفات خدا بازمی گردد و نتیجه آن به مسأله نبوت و معاد کشیده می شود... و قاعده اختلافات، به اختلاف در توحید بازمی گردد.» (ج ۱۴، ص ۵۵)

نکته آخر اینکه زرتشت به دست تورانیان (یا همان آریایی های بیابانگرد و صحرائشین که بعدها حدودی جایانشان را به اقوام زردپوست دادند) شهید و احتمالاً در مزارش شریف به خاک سپرده شد؛ یعنی استان بلخ در افغانستان امروز که به دلایلی مشابه در دیگر نواحی ایران بزرگ، پس از اسلام آنجا را مرقد امام علی (ع) تصور کردند و این امر نشان دهنده اهمیت و قداست فوق العاده آن مزار در نظر قاطبه مردم است که به بزرگی چون امیرالمؤمنین نسبت داده شده است. نکته دیگر اینکه کتاب مقدس زردشتیان یعنی اوستا در حمله اسکندر از بین رفت یا در آتش سوخت و مشهور است در عصر ساسانی بر روی دوازده هزار پوست گاو مکتوب گردید. ممکن است اجمالی از این مطالب در عبارات حدیث منعکس شده باشد.

قَابِ امروز

چهل سال پیش در همین روز

رویداد نگاران کلیسای قسطنطنیه، ۲۱ ماه مه سال ۶۳۰ میلادی را روزی نوشته اند که در جریان زوال حکومت ساسانیان، پوراندخت دختر خسرو پرویز، شاه ایران شد. شهربراز نهم ژوئن سال ۶۳۰ میلادی در تیسفون به قتل رسیده بود. دوران سلطنت پوراندخت بیش از ۱۶ ماه طول نکشید. پس از برکناری خسرو پرویز و سپس قتل او، ظرف چند سال ده پادشاه بر ایران حکومت کردند. با قتل یزدگرد دوم دهمین شاه این دوران بحرانی، حکومت دودمان ساسانی و همچنین عمر امپراتوری ایران باستان که در معرض حملات نظامی اعراب مسلمان قرار گرفته بود به پایان رسید.

۱۵ روز پس از نخست‌وزیر شدن علی امینی که کم‌به‌زودن فساد از دستگاه‌داری ایران بسته بود و برای این منظور دیوان کیفر رافعال‌تر ساخته بود، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۴۰ دو مدیر ارشد هر دو سر تیپ -باز داشت شدند: سر تیپ احمد آجودانی مدیر کل نیروی برق و سر تیپ روح‌الله نویسی مدیر عامل شرکت شبیلات. دیوان کیفر اتهام هر دو را تدلیس و دخال و تصرف در اموال عمومی اعلام کرده بود.

۲۱ ماهی ۴۲۷ پیش از میلاد، زادروز افلاطون اندیشمند بزرگ یونان باستان است که از همان زمان نزد ایرانیان از شهرت ویژه برخوردار بود. وی در آخرین سال عمر اردشیر یکم شاه هخامنشی ایران در آتن با منطقه اژه به دنیا آمد و ۸۰ سال عمر کرد. طلوع اندیشه‌های افلاطون از زمان پادشاهی داریوش دوم، شاه هخامنشی ایران آغاز شد. افلاطون شاگرد سقراط بود.

ژنرال «گایوس ماریوس» فرمانده ارتش روم، ۲۱ ماه می سال ۱۰۷ پیش از میلاد، سیاستمداران و دولتمردان رومی را قانع کرد که این کشور ارتشی مشابه ارتش ایران دوران هخامنشیان لازم دارد تا بر قدرت واقعی و دائمی شود و همانند هخامنشیان، مردم بدون زمین و مزرعه و القاب هم باید بتوانند وارد این ارتش شوند.

اختارام جامعه عكاسان به عكاس جان پاخته بابر زمين نهادن دوربين ها - عكس: مصطفی تقاضایی - اطلاعات

سرایه

پند بزرگان

زنده شد خاک زمستان کشته از باد بهار
ساقیا زان آب همچون نار افروزان بیار
خاک بستان را بده زان آب آتشیگون نصیب
تا کند هر شاخساری را چو مستی بادسار
سوزنی سمرقندی

دشمنانت را خوب گوش بسپار که هیچکس
بهرتر از آنها عیب‌های تو را گوشزد نمی‌کنند.
بنجامین فرانکلین
هر که از سرنوشت دیگران پند نگیرد
دیگران از سرنوشتش پند خواهند گرفت.
حکیم بزرگمهر

حکیم بزرگمهر

سرایه

سرایه

41.7

سوڊوڪو

			5			9		1
	7	1	2					
	6			7				3
	2	8	4					
		9				4		
					6	3	2	
7				4			5	
					2	7	4	
1		6			9			

غلامحسین باغبان

طراح جدول

۴۱.۶

پاسخ *

৫	২	৯	১	৭	৭	৬	৩	৫
৬	৩	৫	৫	২	৯	১	৭	৭
১	৭	৭	৬	৩	৫	৫	২	৯
৯	৫	২	৭	৫	১	৭	৬	৩
৭	১	৬	৯	৫	৩	৭	৫	২
৭	৫	৩	২	৬	৭	৯	৫	১
৩	৯	৫	৭	৭	২	৫	১	৬
২	৬	১	৫	৯	৫	৩	৭	৭
৫	৭	৭	৩	১	৬	২	৯	৫

११५.

شرح درمتن *

مقصودی قهوه	میوه بنفش تیره	زمان معین	علامت بیماری	چهار چوب عکس	یهوده گوی
خانه		خارج ورزشی	فالگیر	خاور	
۱					
جودبستی بلیس	درخت انگور	یرق	شانه و دوش	برنده دریاچه	
ماه	رسته	صوت تعجب		شهر در زنجان	
سوا		جامه و رخت	خورشید	نخست	
یار چه ضخیم		وسایل زینتی			
م					
هزار کیلو	فیلم مهرجویی	گرمی بازار			
هافبک					
یو سیو لیس					
۱					
خارج					
بایله و کم عقل					
پیشی گرفتن					